

**ACT LIKE
A SUCCESS
THINK
LIKE
A SUCCESS**
STEVE HARVEY

کشف استعدادتان،
راه ثروتمند شدن در زندگی!

مثل یک موفق فکر کن
مثل یک موفق رفتار کن

نویسنده: استیو هاروی
مترجم: مهراوه فیروز

پارو

PAROO PUB.

نشر پارو تهران - ۱۳۹۹

فهرست

مقدمه:

استعداداتان صدایتان می‌زند...

آیا آماده‌اید پاسخ بدهید؟

بخش اول

دیگر کافی است!

۱. «از دست خودم خسته شده‌ام!» ۱۳
۲. ترس و شکست ۲۷
۳. خود را از قید و بند رها کنید ۳۹

بخش دوم

کشف و استفاده از استعدادتان

۴. فاصله بین فنا کردن و فداکاری در راه رؤیایتان ۴۷
۵. نه به خاطر آنچه به شما پرداخت می‌شود، بلکه به خاطر آنچه برای آن ساخته شده‌اید ۵۷

۶. شناخت استعداداتان و به کارگیری

- آن در راه مناسب ۶۹
۷. درک آرایش شما ۸۳
۸. بالا رفتن از کوه برای دستیابی به رؤیاهایتان ۹۵
۹. باید آن را ببینید تا باورش کنید ۱۰۹
۱۰. مردی با طناب ۱۲۱
۱۱. چیزی به نام مرد خود ساخته وجود ندارد ۱۲۹

بخش سوم

استعداداتان را به آخرین درجه ممکن برسانید

۱۲. داستان جدول ۱۴۳
۱۳. هرگز از بازسازی خودتان، نهراسید ۱۵۵
۱۴. قدرت نه گفتن ۱۶۳

بخش چهارم

میراث خود را بسازید

۱۵. با موفقیت خود، دشمنان و نفرت‌ها را از بین ببرید ۱۷۱
۱۶. تعادل جادویی زندگی ۱۸۱
۱۷. خداوند شما را مورد لطف قرارداده تا به دیگران خدمت کنید ۱۹۳

«از دست خودم خسته شده‌ام!»

خیلی خوب می‌توانم درباره خسته شدن از دست خودم صحبت کنم، چون آن استیو هاروی که شما می‌شناسید، روزگاری در زندگی‌اش از دست خودش خسته شده بود. من، استیو هاروی، خسته شده بودم. از شیوه زندگی‌ام خسته شده بودم. از اینکه جایی نمی‌رفتم خسته شده بودم. از فقیر بودن خسته و دلزده شده بودم. بینوایی من را خسته کرده بود. برای من خسته کننده بود تا همواره به دنبال راهی برای زندگی کردن باشم. دیدن چیزهایی که می‌خواستم و توانایی خرید آن‌ها را نداشتم برایم دشوار بود. فقر و بینوایی به طور کامل من را از پا درآورده بود. چون نمی‌توانستم در بی استعداد خدادادی‌ام باشم، از خودم بیزار بودم. چون نمی‌توانستم به دنبال رؤیاهایم باشم، از دست خودم ناراحت بودم.

در آن زمان برآستی نمی‌دانستم که چگونه به دنبال آرزوهایم باشم، این یک بهانه نیست، چرا که ندانستن، احساس ناخوشایندم را متوقف نکرده بود. ز تلاش و کوشش بی‌نتیجه خسته شده بودم. از دست خودم خسته شده بودم. از همه چیز بیزار بودم. از اینکه احساس ناامیدی می‌کردم خسته

شده بودم. دوست نداشتم دیگران از جمله مادر و پدرم را نا امید کنم و از این کار خسته شده بودم. از اینکه نمی‌توانستم استعدادی را در خودم بیابم که دیگران به روشنی می‌دیدند خسته بودم. از اینکه زندگی خسته کننده‌ای داشتم ناراحت بودم.

من از دست خودم به طور کامل خسته بودم. نمی‌توانستم برای یافتن پاسخ، به بیرون از خودم نگاه کنم و از این کار خسته بودم، اما سرانجام متوجه شدم که راه حل برای رنج و ناامیدی‌ام در تمام مدت در وجود خودم بود. به طوری که مادرم از قول فنی لو هامر^۱ می‌گفت: «پسرم، گاهی وقت‌ها تا زمانی که از خسته و مریض بودن، خسته و مریض نشوی چیزی تغییر نخواهد کرد.»

بیاید این سفر را با هم آغاز کنیم، چون اگر شما از خسته و مریض بودن خسته هستید بدانید که من هم چنین وضعیتی را داشتم.

آیا از دست خودتان خسته شده‌اید؟

آیا از اینکه به خود قول‌هایی بدهید که هیچگاه انگیزه کافی برای انجام آن‌ها را ندارید خسته شده‌اید؟ آیا از بهانه آوردن برای اینکه تغییری ایجاد نکرده‌اید خسته هستید؟ آیا از مقایسه خود با دیگران و کم آوردن خسته شده‌اید. آیا از گفتن این جمله به خودتان خسته شده‌اید: «فردا کار متفاوتی

۱. Fannie Lou Hamer خانم هامر، رهبر جنبش حقوق مدنی در امریکا بود.

حده می‌دهم.» اما آن «فردا» هرگز نمی‌آید! خوب، مرحله خسته شدن از دست خودتان، شروع خوبی است، چون به معنای این است که آماده‌اید تا تعبیراتی را در زندگی خود ایجاد کنید که پاداش خوبی را به همراه خواهد داشت. خوشحالم که سرانجام به این مرحله رسیدید.

ببینی شما در وضعیتی هستید که از دست خودتان خسته شده‌اید، معمولاً تنها نیستید. هر شخص در زندگی شما از مادران گرفته تا همکاران، اکنون برای مدتی از شما و بهانه‌هایتان خسته شده‌اند. آنان سعی در هدایتان و رنجی را می‌بینند که شما برای خودتان به وجود می‌آورید، می‌تواند از هدف خدادادی‌تان استفاده کنید و بهترین شوید. اما مسئله اصلی اینجاست: مردم می‌توانند به شما بگویند که از بهانه‌هایتان خسته شده‌اند، اما نمی‌توانند که خودتان به ستوه نیایید، تفاوتی ایجاد نخواهد شد.

ببینی روزهای ما درباره خودمان، افکار آموخته و پذیرفته شده از سوی دیگران است که به رفتارهایی تبدیل می‌شوند که افسار زندگی‌مان را در دست می‌گیرند. در جایی از مسیر، به ادراک خویشتن عادت می‌کنیم و به آن عادت می‌کنیم تا با استعدادها و امکانات ما مخالفت کنند. وقتی ما عادت می‌کنیم همراه می‌شویم، در واقع، با خودمان مخالفت می‌کنیم: امروز و فردا کردیم. دروغ گفتن به خودمان، مقایسه کردن خودمان با دیگران، و نترسیدن به نفس و در یک جمله هر چیزی که مانع از آن شود تا چیزی را برای آن آفریده شده بودیم.

ببینی جقدر طول می‌کشد تا به آستانه خستگی و دلزدگی برسید؟ جقدر می‌کشد تا از خواب بیدار شوید؟ چه چیزی شما را مجبور می‌کند که در نهایت بفهمید زندگی‌ای که دارید نسبت به استعداد